

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در دلیل ششم بود که شیخ اعظم فرمودند که عدم تنبیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عمار را به توره در آن داستان معروف، این نشان از این هست و دالّ بر این هست که توره لازم نیست و شارع ترخیص در عدم توره داده است. در موارد محرمات و امثال این‌ها و خلاصه و لو این که در واقع بگویم صدق اکراه توقف دارد بر این که توره هم ممکن نباشد. اما جاهایی که توره ممکن است و واقعاً صدق اکراه هم نمی‌کند اما در عین حال شارع آن‌ها را الحق به موارد اکراه. آن‌ها را هم به موارد اکراه ... و الا اگر این جور نبود این مناسب بود که مثلاً حضرت به جناب عمار تنبیه می‌فرمود و یادشان می‌دادند، تنبیه می‌فرمود که خب توره بکن.

خب از این جواب‌هایی داده شد یک جواب این بود که در این موارد توره اثری ندارد. چون خود تنطّق به لفظ کفر محرم است. بنابراین اگر توره بکند کار این محرم است آن یکی هم محرم است. خب برای چه حضرت بیایند تنبیه بکنند به توره در این جا. و این فرمایش را گفتیم عده‌ای مثل مرحوم سید قدس سره، مرحوم محقق نائینی، محقق خوئی، محقق امام، قدس سرهم و غیر واحدی از اصحاب، استاد در ارشاد الطالب فرمودند این جواب رایجی است که علماء فرمودند.

دو نفر از محققین در این جواب اشکال کردند یکی مرحوم آقای حجت بود قدس سره، که فرمایش ایشان را نقل کردیم دیروز. نفر دوم که یادمان رفت دیروز عرض کنیم حضرت استاد دام ظلّه العالی است در این النصید که از ایشان نقل کرده. العقد النصید. و آن این است که حالا به بیان من، حالا یک کمی این بیانی که می‌کنم شاید با آن که آن جا نوشته شده تفاوت مایی داشته باشد. و آن این است که در اظهار کفر دو حیث وجود دارد؛ یک حیث حکم تکلیفی وجود دارد که این تنطّق به این کلام حرام است حالا بخاطر این که هتک است یا هر چی. هتک هم نباشد تنطّق به این کلام، حرام است تکلیفاً. که آقایان فرمودند این درست است، ممکن است که این تنطّق حرام باشد. ولو توریّه. لفظی که ظهور آن کفر است ولو کسی استعمال نکرده باشد در معنای کفر، در آن معنایی که کفر است و اراده‌ی جدی هم از آن نکرده باشد. خود این بگویم حرام است. که عرض کردم دیروز احتمال آن را هم که بدهیم دیگر به استدلال عقیم می‌شود.

جهت دوم، جهت وضعی است و آن این است که اگر مسلمی تنطّق کند به چیزی که ظاهر

آن کفر است و اراده کند آن را، این مرتد می‌شود ارتداد در آن است و احکام ارتداد را دارد. آن وقت این‌جا اگر با توره رفع می‌شود خب جای آن این هست که پیامبر بفرمایند تا این مرتد نشود. پس بنابراین از این که حضرت نفرموده معلوم می‌شود که شارع استدلال شیخ درست می‌شود. معلوم می‌شود که شارع مقدس در این موارد به توره عنایتی ندارد و اکراه را یا واقعاً یا حکماً منطبق می‌بیند و می‌گوید اشکالی نیست. فلذاست که مرتد نمی‌شود. ولی اگر این نبود باید بگوییم که مسلم اگر کلامی را بگوید که ظاهر آن کفر است و آن را اراده بکند، مرتد می‌شود.

پس این حیث را باید به آن توجه بکنیم. و فرمایش شیخ، اشکالی که به شیخ کردند، ایشان می‌فرمایند اشکالی که به شیخ شده این‌جا وارد نیست. و فرمایش شیخ درست است. این هم فرمایش ایشان. البته این توقف دارد حالا من آن بحث را نمی‌دانم. آن بحث را باید خودمان ... یعنی آن بحث این‌جوری است که اگر مسلمی کلامی را گفت که ظاهر آن کفر است و او هم اراده کرد، یعنی آن معنا را هم اراده کرد که منتقل بکند به طرف، نه اراده‌ی جدی که واقعاً ارتداد. نه اراده کرد به این معنا که او را می‌خواهد منتقل بکند. آیا این واقعاً مرتد می‌شود بینه و بین‌الله؟ بله گفتیم این‌جا دو تا بحث است یکی این که بله توی دادگاه، توی مردم این‌ها وقتی که کسی یک‌چنین چیزی گفت، بله بحسب ظاهر می‌گویند این مرتد است. اما بین خودش و خدا هم مرتد می‌شود این؟ احکام مرتد را باید بر خودش بار بکند؟ اگر واقعاً این‌جوری نیست. چون در روایات که ارتداد دارد به جهود است انکار باید بکند. و این‌جا که وقتی که واقعاً نمی‌گوید جهدی ندارد. حالا بحث این دیگر این‌جا چون احتیاج دارد به این که آن بحث را مفصل برود تنقیح کند ببیند چه‌جور خواهد بود اگر واقعاً این‌جور باشد، بله و شیخ اعظم مقصودشان این باشد که این‌جا و آن وقتی که ایشان بفرمایند که بله این‌جا می‌شود دیگه، و فرمایش شیخ تمام می‌شود دیگر.

س: اما اشکال قبلی سر جای خودش هست؟

ج: اشکال؟

س: اشکال قبلی که می‌گفتیم که این‌جا اصلاً حضرت نیازی نبوده که الطفات کند.

ج: یعنی مکروه می‌شود واقعاً، چون غافل است مکروه می‌شود حضرت می‌گویند لازم نیست.

مگر این که کسی بگوید که این‌ها از عزائم امور است و موضوعاتی که از عزائم امور هست مثل ارتداد، ارتداد را جزو عزائم امور بدانیم و آن‌جا تنبیه غافل لازم است و ارشاد جاهل در لازم است در موضوعاتی که مثلاً مسلم محقون الدم را خیال می‌کند کافر حربی مهدور الدم است و می‌خواهد او را بکشد، خب این‌جا نمی‌شود ساکت ماند، بگوییم که موضوع است. چون از عزائم امور است حفظ جان مسلم محقون الدم از عزائم امور است. فلذا در باب امر به معروف گذشت که آن‌جا این‌جور موضوعات را فرمودند که باید ارشاد کرد جاهل را.

س: یعنی باید موضوع را باید عوض بکند؟

ج: بله موضوع را باید عوض بکند. همین است دیگر یک فرد مسلمی است که محقون الدم است خیال می‌کند این کافر حربی است حالا می‌خواهد او را بکشد، خب موضوع است دیگر. این‌جا نمی‌شود گفت که بله، بله یک وقت آب است می‌خواهد بیاشامد یک آب

متنجسی هست او خبر ندارد. آنجا لازم نیست به او بگویی. اما یک وقت چنین کاری را می‌خواهد بکند. یا یک کسی می‌خواهد یک حرفی را بزند یک فتنه‌ای در کشور درست می‌شود، یک فتنه‌ای برای مسلمین درست می‌شود او خیال می‌کند که نه این صلاح است، وظیفه است. خب اینجا نمی‌شود ساکت ... بگویم که موضوع است دیگر، لازم نیست تنبیه غافل و ارشاد جاهل.

س: ولی یقین نداریم که این از عزائم امور است؟

ج: بله مگر کسی بگوید آیا اینجا واقعاً ... و این که یک کسی به مثابه‌ی این قرار بگیرد که ... و لو در اثر غفلت، که او مرتد شناخته بشود به جوری که دیگر باید گفته بشود که زوجه‌اش از او جدا بشود، اموالش باید به ارث برده بشود و اگر زن هست باید او را زندان ببندازند، و تا آخر عمر باید در زندان باشد. این‌ها یک چیزهای مهمی است. اینجا آیا شارع ترخیص می‌کند که موضوع است نمی‌خواهد به او اطلاع بدهی. مقداری سنگین است که اینجا هم بگویم که جایز است یا من عزائم الامور است یا ملحق به عزائم امور ممکن است باشد.

خب جواب دیگری که در مقام وجود دارد این هست که امام قدس سره فرمودند و آن این هست که خب حالا قبول که در این موارد شارع توره را لازم ندانسته، و ترخیص داده بر عدم توره و دروغ گفتن. چون وقتی که معاذالله، معاذالله، می‌گوید که این پیامبر، پیامبر نیست از طرف خدا نیامده این معاذالله قرآن مُنَزَّل من الله نیست. خب این‌ها دروغ است و توره هم لازم نیست. خب فرض کنید در قضیه‌ی عمار از قضیه‌ی عمار و این‌ها می‌فهمیم که بله این‌هاها توره لازم نیست و دروغ جایز است این‌هاها، این چه ربطی دارد به بحث ما؟ که می‌خواهیم بگویم کسی اگر انشاء بیع کرد و حال این که می‌توانست انشاء حقیقی نکند، ولی انشاء حقیقی کرد و توره نکرد، بگویم اینجا هم ملحق به آنجا هست در این که آثار مترتب نمی‌شود. ملازمه‌ای بین این دو تا نیست. این مثل قیاس می‌ماند.

پس اگر از قضیه‌ی عمار فهمیدیم که آن موارد اشکال ندارد، این جور نیست که از قضیه‌ی عمار اصطیاد بکنیم یک قاعده‌ی کلیه برای همه‌ی موارد کذب و غیر کذب و انشائیات و معاملات و عقود و ایقاعات و همه‌جا، آن مقداری که از این می‌شود فهمید اگر از اشکالات دیگرمان غمض عین کنیم آن اشکالات این هست که در این موارد کذب اشکالی ندارد. و توره لازم نیست. اما این که اگر مکروه شد ...

س: آیه‌ی شریفه که آیه‌ی شریفه می‌فرماید «الا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان»

ج: حالا آن بیان دیگری است. این غیر از آن بیان است. این همان است که پیامبر نفرمودند.

س: جواب امام است.

ج: نه، این جواب این استدلال است.

س:

ج: حالا آن را می‌گوییم ان شاءالله. آن یک استدلال آخری است.

پس بنابراین این استدلالی که فعلاً در مکاسب ذکر شده، در بیع شیخ اعظم فرمودند، آقایان فرمودند به این بیان، این اشکال به آن وارد است، که شما فوق آن این هست که از این روایت و از این داستان و سکوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استفاده می کنید که کذب جایز است در این موارد. حالا تازه من می خواهم عرض بکنم که بالاتر، که حالا امام فرمودند حالا کذب جایز است. حتی کذب در همه جا را هم معلوم نیست از این روایت بفهمیم، کذب را در کجا را می فهمیم؟ در مثل این جور جایی که مسئلهی ارتداد است و فلان است و این هاست این جاها مرخص شدند بخاطر این که شاید به آن نکته ای که در کلمات هم هست امام هم فرمودند که این جا اگر بخواهند بگویند توره بکن، ممکن است تمجمج در کلام برای او پیدا بشود چون مسئلهی کفر است و امثال این هاست، مشیت او باز بشود. این جا فرمودند نه، همان جوری که همیشه حرف می زنی و اراده ی جدی می کنی معنا را، نه آن، همان جور حرف بزنی. احتیاطاً لالدماء و لحفظ النفوس المسلمین. می گوید این جا گرفتار شدی آمدند به تو گفتند که تبری از پیامبر معاذ الله بجوی، یا بگو قرآن مُنَزَّل من السماء نیست من الله تعالی نیست یا قیامتی نیست یا معاذ الله خدایی نیست و هکذا، همان جور که همیشه حرف می زدی، همان جور حرف بزنی. این جا را به خاطر خطورت مقام و این که خیلی می خواهند احتیاط کنند که مشکل برای افراد پیدا نشود چون می کشند آن ها را، در این ظروف... ما طلبه ی بسیار خوبی بود وقتی که پاکستان می رفتیم امتحانات را در یک قسمت هایی می خواستیم که عربی باشد خیلی عربی ایشان خوب بود هم مطلب را می فهمید و هم به عربی خوبی بازگردان می کرد و ترجمه می کرد. طلبه ی فاضلی بود خیلی خوب بود، مال بعضی از جاهای پاکستان بود. که اقوامش و این ها شیعه نبودند. ایشان شیعه شده بود. این یک سفری رفت آن جا و من شنیدم اقوام، ایشان را گرفته بودند و مثله کرده بودند. کشتن معمولی هم نه. این جور به سر او درآورده بودند. خب هستند دیگر بعضی ها مثل این داعشی ها، این جوری هستند.

شارع این جا می گوید که بگو، حالا معنای آن این هست که جاهای دیگر هم که دروغ هایی که این جوری نیست اگر ... آن جا اجازه می دهم اگر می توانی توره بکنی، بنابراین این اشکال هم اشکال واردی است که بالاخره از قضیه ی عمار نمی توانیم این جور استفاده بکنیم که بخصوص در انشائیات و ایقانات و این ها اگر واقعاً راه باز است شارع می گوید بله باز هم اکراه صادق است و اثر بار نمی شود. این را نمی توانیم بگوییم. پس این دلیل ششم بود.

دلیل هفتم که من دلیل هفتم را بعداً نوشتم اما این جا به عنوان دلیل هشتم ذکر می کنم بخاطر این که الان تناسب دارد با این دلیل ششم، فرمایش محقق نائینی است. که توی مکاسب نیست. یعنی بیع شیخ نیست.

و آن این هست که دو تا مقدمه. مقدمه ی اولی این هست که مُسَلَّم گفتیم جناب عمار در این داستان حتماً توره کرده. ایشان چون اصلاً ... گفتیم بعضی از بزرگان قبلاً اصلاً مؤمن نمی شود توره نکند در این موارد، یعنی قصد جدی این ندارد که وقتی می گوید مثلاً فرض کنید پیامبر رسول نیست جداً نمی خواهد بگوید این را، یک مؤمن، بلکه توره می گوید. هر مؤمنی، فکیف به عمار. این از یک طرف که می دانیم عمار حتماً توره کرده. که آقای نائینی فرمود و تلمیذ محقق ایشان، محقق خوئی فرمود که ما می دانیم. فلذاست گفتند به همین دلیل پیامبر هم نفرموده برای این که می داند این توره کرده. این مقدمه ی اولی.

مقدمه ی ثانیه، این آیه بر همین مسئله ی عمار اطلاق اکراه کرده با این که توره کرده

فرموده «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل، 106) این آیه اصلاً در این قضیه و در این داستان نازل شده. «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» مورد خودش را نگیرد که نمی‌شود. پس همین‌جا اُکْرَه اطلاق شده و ظاهر اصالة الحقيقة چیست؟ این هست که معنای حقیقی است. بنابراین نتیجه این می‌گیریم که جایی که توره ممکن است بلکه توره شده است باز اکراه صادق است. چون فرموده دیگر «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» پس مقدمه‌ی اولی این است که می‌دانیم عمار توره کرده است. دو: در عین این که عمار توره کرده است خدای متعال اکراه را تطبیق فرموده.

س:

ج: اکراه را تطبیق فرموده دیگر.

پس معلوم می‌شود جایی که توره امکان دارد و شخص هم توره می‌کند فضلاً از آن جایی که حالا نکند، اکراه صادق است. «وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» این ...

س:

ج: چرا.

س: چرا؟ قطعاً قدرت و توانایی عمار بر اکراه ثابت است

ج: نه اگر آن ثابت نشود نه، شاید غافل بوده نمی‌توانسته.

س:

ج: برای همان که آن اشکال را نمی‌توانیم ول کنیم مقدمه‌ی اولی را می‌گوییم.

س:

ج: حالا آن مقام دیگری است. این فعلاً استدلال ایشان است.

«أَنَّ قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلُهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ رَدُّ فِي مَوْرَدِ التَّوْرَةِ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ وَ مَنْ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ لَا يَقْصِدُ مَعْنَى لَفْظِ الْكُفْرِ لَوْ أَكْرَهَ عَلَيْهِ بَلْ يُوَرِّى وَ مَعَ ذَلِكَ عَبَّرَ عَنْهُ فِي الْكِتَابِ بِالْأَكْرَاهِ فَهُوَ يَكْشِفُ عَنْ عَدَمِ اعْتِبَارِ الْعِزِّ عَنِ التَّوْرَةِ فِي صَدَقِهِ» (منية الطالب، ج 1، ص 406). این استدلال محقق نائینی قدس سره است بر این.

خب این استدلال از آن استدلال قبلی اقوی است. این آن اشکال امام هم دیگر این‌جا وارد نمی‌شود، چون این دارد چه می‌گوید؟ این استدلال، به این نحوه اگر استدلال بکنیم اشکال اخیر وارد نمی‌شود. چون دارد می‌گوید صدق اکراه می‌کند. از این استدلال می‌خواهد نائینی بفهمد که صدق اکراه می‌شود. پس روایاتی که فرموده است رُفَع ما استکروهوا علیه، جایی که توره ممکن است را می‌گیرد. از این بیان این استفاده می‌شود. دیگر آن اشکال نمی‌آید. وقتی گرفت دیگر خب فرقی بین ابواب معاملات و غیر معاملات و همه‌ی جا نیست. هر جا اکراه بود این می‌خواهد بگوید صادق است. این استدلال محقق نائینی.

خب ما این‌جا دو تا عرض داشتیم. یک عرض این است که دیروز می‌گفتیم یا حالا روزهای

قبل می‌گفتیم نمی‌دانم، که این وابسته به این هست شما توره را چه معنایی می‌کنید؟ اگر معنای توره این باشد که لفظی را در یک معنایی استعمال بکنیم ولی آن مراد جدی جدی نباشد این توره است، خب بله این‌جا مسلّم عمار توره کرده. ولی اگر معنای توره چه باشد؟ این باشد که لفظ را در خلاف آن که ظاهر آن هست استعمال بکنی. اگر استعمال را افناء می‌گیری، این را در آن خلاف ظاهر افناء کردی. اگر علامت قرار می‌دهی در خلاف آن علامت قرار داده باشی، اگر اشاره بگیری که صاحب فقه العقود می‌فرماید که لفظ با لفظ اشاره می‌کند ... استعمال یعنی اشاره، الاشاره الی المعنی باللفظ. کأنّ لفظ مثل انگشت است که با این اشاره می‌کنی، آن استعمال هم یعنی با این لفظ به آن اشاره می‌کنی، به آن معنا. باز هم همین‌طور است. اگر این را گفتیم خب این دلیلی بر این نیست که مقدمه‌ی اولی محرز نیست که عمار این الفاظ را استعمال کرده در غیر معنای خودش، بلکه مظنون اگر بگوییم مطمئن بالایمان، می‌بینیم نه همین‌ها را استعمال کرده. بله حتماً درست است مراد جدی این، یعنی جدی واقعی آن این نبوده که.

س: استاد اگر توره را به مبنای آقای نائینی بخواهیم ترجمه بکنیم حاج آقا هیچ وقت طرف نمی‌تواند دروغ بگوید مثلاً من می‌دانم الان دستم گوشی هست می‌خواهم دروغ بگویم وقتی که من می‌دانم توی دستم گوشی هست که نمی‌توانم جدی جدی بگویم نیست که، پس هیچ وقت آدم نمی‌تواند دروغ بگوید. همیشه توره می‌کنم.

ج: نه.

س: حرف آقای نائینی این است دیگر، حرف آقای نائینی این است که می‌گوید آن مراد جدی جدی تو این باشد که خدا نیست. تو وقتی که می‌دانی خدا هست نمی‌توانی این اراده را بکنی.

ج: نه آن نمی‌کند. نه این مقام. و الا بله کسی ...

س: حرف ایشان توی بحث توره چه هست؟ الان بفرمایید. حرف ایشان در تفسیر سوره‌ی این است. کسی که اعتقد، کسی که عِلْم، اطمئن بوجود شیء نمی‌تواند اخبار بدهد بخاطرش با اراده‌ی جدی.

ج: نه اراده‌ی جدی این که می‌خواهد به طرفش جداً این را بفهماند.

س: جداً این را بفهماند احسنت.

ج: جداً این را بفهماند، نه این فقط توی ذهنش خطور بکند

س: پس نمی‌تواند بفهماند چون آن

س: خب عرض من همین است. اگر می‌گویید نمی‌تواند استحال دارد می‌گویم بر این فرض دارم می‌آیم جلو، اگر بگوییم استحال دارد دروغ نمی‌تواند بگوید باید توره بکند، پس در سایر دروغ‌هایی که انسان می‌داند یک چیزی هست، مثل خدا، فرقی نمی‌کند یک وقت هست خدا را می‌دانیم هست نمی‌توانیم خلاف آن را بگوییم یک وقت هست می‌دانیم پیغمبر اکرم نبی حق است نمی‌توانیم خلاف آن را بگوییم. مگر به توره، توی همه‌ی دروغ‌هایم که من می‌دانم توی دستم گوشی هست می‌دانم این‌جا کلاس برگذار شده

همه‌ی این‌ها پس بیایید این حرف را بنزید در حالی که این حرف را نمی‌زنید پس مبنای ایشان در توره باطل است. عرض من این نیست که حرف آقای درست است می‌گویم بر این مبنای آقای نائینی باید پس ایشان بگوید در مورد هر چیزی که من علم دارم نمی‌توانم دروغ بگویم همه‌اش باید توره باشد فقط در مورد مؤمنین نیست.

ج: نه چنین لازمه‌ای ندارد فرمایش آقای نائینی.

س: چرا چنین لازمه‌ای ندارد؟

س: چون می‌خواهد افهام بکند.

س: آقا افهام

س: من می‌دانم این نیست ولی افهام می‌کنم.

س: چرا نمی‌تواند بکند افهام مراد جدی؟ برای این که علم دارد. مناط این که نمی‌تواند افهام بکند این است دیگر، چون اطمئن قلبه بوجود الله سبحانه و تعالی، درست است؟ بخاطر وجود الله سبحانه تعالی معلومات قطعیه است. اگر این ...

س: ولی باز هم افهام می‌کند.

ج: نه.

س: بابا آقای نائینی می‌گوید نمی‌تواند بکند،

س: نه.

س: آقا هر حرفی توی توضیح این می‌زنید برای بطلان این نظریه بیایید تسویه بدهید این حرف را در مورد سایر معلومات، بطلان آن در سایر معلومات ...

س: این با عقد القلب متفاوت است آن‌جا بحث اعتقادات است.

س: چه فرقی می‌کند؟ من هم معتقد هستم که خدایی هست. یک وقت است اعتقاد عقد القلب نسبت به وجود الله است به وحدت الله است صفات الله است، وجود النبی است، صفات النبی است یک وقت است اعتقادات به وجود اشیاء خارجی است که این‌ها هست. در اصل عقد القلب بودن آن که فرقی نمی‌کند که.

ج: ببینید در مورد عقاید و این‌ها واقعاً عمار نمی‌خواهد مسلّم است در عقاید، در این‌جا عمار نمی‌خواهد إخبار کند به آن‌ها که آن‌ها معتقد به این بشوند. این را نمی‌خواهد.

س: معتقد بشود اصلاً قرار نیست بخواهد معتقد بشود.

ج: اما در کذب چرا، کذب می‌خواهد بگوید که این جور است که او اعتماد به این پیدا بکند

....

س: عمار هم می‌تواند دروغ بگوید ولی نمی‌خواهد دروغ بگوید.

س: اصلاً ایشان نمی‌خواسته تفهیم حکم بکند حاج آقا، می‌خواسته چون

ج: بله همین است ولی ما می‌گوییم که این ...

س: پس این مقدماتی که ایشان نمی‌خواهد معتقد کند عمار قطعاً توره کرده این است؟ حرف ایشان این نبود. می‌گفت چون قطعاً مراد جدی او وقتی می‌داند این نیست

ج: نه این‌جا، خصوص این‌جا. نه این که ... نه چون بر خلاف آن معتقد است دروغ نمی‌آید... این را نمی‌خواهد بفرماید که. آقای نائینی این را نمی‌گوید که چون بر خلاف آن معتقد است. و الا به قول شما اگر این‌جوری باشد هیچ وقت نمی‌شود کسی که عقیده‌ای دارد نمی‌تواند دروغ بگوید.

س: نمی‌خواهد که دروغ بگوید.

ج: این را نمی‌فرماید که، می‌فرماید در این مسئله مسلم ایشان نمی‌خواسته کافر بشود. پس مراد جدی او که بخواند نفی واقعی بکند به جوری که آن به او بگوید که واقعاً نیست و حق با شماست، این نبوده. پس توره کرده. جواب این است که این توره است؟ یا توره عبارت است از این که شما لفظ را در خلاف معنای ظاهر آن استعمال بکنی؟ و این‌جا ما دلیل نداریم بر این که ایشان توره کرده. این یک اشکال.

اشکال دوم هم این است که جناب آقای عزیزی اشاره می‌فرمودند. و آن این است که بله درست است تطبیق شده ولی خود شیخ اعظم و غیر ایشان در جاهای مختلف به ما یاد دادند هم در اصول و هم در فقه گفتند، گفتند که استعمال اعم از حقیقت است و تطبیق کردن اعم از حقیقت است. و اصالة الحقيقة در جایی استعمال دارد که ما مراد را نمی‌دانیم مراد استعمالی را نمی‌دانیم. جایی که مراد استعمالی را نمی‌دانیم با اصالة الحقيقة می‌گوییم مراد همان حقیقت است. اما جایی که مراد را می‌دانیم به اصالة الحقيقة نمی‌توانیم بگوییم این حقیقت است مثلاً اگر گفت که رأیْتُ اسداً و ما فهمیدیم که این‌جا اسد یعنی رجل شجاع، لغت عرب است گفت اسد هم فهمیدیم نمی‌توانیم بگوییم که این‌جا به اصالة الحقيقة بگوییم پس معنای اسد رجل است. نه شاید مجازاً استعمال کرده.

اصالة الحقيقة برای جایی است که ما با آن کشف مراد بخواهیم بکنیم. اما إذا تبین المراد، نمی‌توانیم با اصالة الحقيقة بگوییم این مراد معنای حقیقی است. این‌جا هم همین‌جور است. بله می‌دانیم این آیه مسلم مورد خودش را گرفته، این را می‌دانیم. اما حالا به نحو حقیقت گرفته یا نه این کلام در اعم از حقیقت و مجاز استعمال شده؟ چون این‌جا هم صورتش صورت اکراه است در پیش مردم، به این هم اکراه اطلاق شده هم موارد اکراه واقعی را می‌گیرد و هم این‌جا را می‌گیرد. در این مورد. اما حقیقت را که یک واژه در یک روایت دیگر، در یک بیان دیگر، آن‌جا هم باید حمل بر این بکنیم؟ نه دلالت بر این نمی‌کند.

بنابراین این استدلال هم، این‌جور بخواهیم استفاده بکنیم ضمّ مطلب عمار با آیهی شریفه و اطلاق، این هم تمام نیست. خب این هم شد دلیل هفتم. من هشتم را هم ذکر می‌کنم دیگر نهم را می‌گذارم برای بعد، که آن هم خیلی حرف ندارد.

دلیل دیگری که مرحوم شیخ قدس سره در کلام‌شان آوردند این است که «أَنَّ حَمْلَ مَعَادٍ الإجماعات و الشهرة المدعاة فی حکم الاکراه علی صورة العجز عن التوریه لجهل أو دهشة بعيداً» ما اجماع داریم، اجماعات منقولی فراوان داریم بر این که مثلاً اگر بیعی به اکراه واقع شد ایقاعی به اکراه واقع شد یا طلاق به اکراه واقع شد حلفی به اکراه

واقع شد و هکذا، این باطل است. همچنین شهرات مدعاة فراوانی هم داریم.

شیخ فرموده همه‌ی این اجتماعات و شهرات را بخواهیم حمل بکنیم بر آن‌جایی که امکان توریه نباشد و عجز از توریه باشد آن‌جا را می‌خواهند آقایان بگویند، این خیلی بعید است. وجه بُعد هم لابد مثلاً این است که یا حمل مطلق بر حمل فرد نادر لازم می‌آید یا تعرض به فرد نادر لازم می‌آید در این کلمات. تعرض به فر شایع نکرده باشند فرد نادر را ذکر کرده باشند. توی رساله‌ی عملیه مثلاً فرد نادر را که کم پیش می‌آید حکم آن را بگویند آن شایع را نگویند، این بعید است. خب این هم یک بیانی است که در ضمن کلمات شیخ اعظم قدس سره هست.

پاسخ این استدلال هم این است که اولاً این حمل مطلق یا این‌ها بر فرد نادر نیست، تعرض به عنوانی است که فرد آن نادر است. ممکن است که این باشد. یعنی اگر ما فرض کردیم که در لغت اکراه جایی است که تفصّی ممکن نباشد لا به توریه و لا به غیر توریه. خب آقایانی که فرمودند که اگر مکره شد طلاقش باطل است چه باطل است چه باطل است، یعنی اصلاً راه تفصّی ندارد همین را دارند متعرض می‌شوند دیگر. این کم فرد است معنای آن این نیست که ما داریم بر ... همین جوابی بود که قبلاً هم داده شد این پس وقتی به عبارتی آخری، معقد اجتماعات و معقد شهرات عنوانی است که خودش کم فرد است. این اولاً.

ثانیاً جوابی که باز قبلاً داده شد، کم فرد هم نیست، چون خیلی‌ها غافل هستند از این که لفظ را در خلاف معنا، بخصوص اگر گفتیم که لفظ در خلاف معنا استعمال بشود. خیلی‌ها غافل هستند از این، توجه ندارند. تا طلبه نشود و این حرف‌ها را نیاید توی حوزه و به گوشش بخورد، غافل هستند از این چیزها، الان هم بخواهی توریه را به مردم بگویی، توریه را باید اینقدر توضیح بدهی، باز هم معلوم نیست منتقل بشود.

پس بنابراین نادر الفرد هم نیست که شما بخواهید ...

و ثالثاً، حالا فرضاً این‌جور باشد، اجتماعات و شهرات را همه بخواهی حمل بر این بکنی، حمل بر فرد نادر می‌شود. مگر این اجتماعات و شهرات اعتباری دارند؟ حجت هستند؟ شهرت‌ها که حجت نیستند، اجتماعات هم اجتماعات منقول است. و مسلّم المدرک است. همین مدرکی که این ادله‌ی رفع اضطرار و رفع اکراه و این‌ها مدرک آن هست.

س: چون فرمودید آن‌جایی که مدرک باشد ولی آن اجماع خیلی

ج: نه، بله، حالا علی المشهور این‌جور هست دیگر. که یعنی اجماع مدرکی را اشکال می‌کنند حالا اگر آن حرف را بنزیم آن هم در چیز خاصی است فرمایش آیت‌الله زنجانی حفظه‌الله.

و اشکال آخر این هست که اصلاً صغرای اجماع هم ... چون خود شما می‌فرمایید اجتماعات و شهرات، همین که شهراتی وجود دارد معلوم می‌شود پس بسیاری از فقهاء اجماع را تصدیق نکردند ادعای شهرت کردند. یا احراز نکردند یا می‌خواهند بگویند که ... می‌گویند مشهور است. پس بنابراین خود این هم نشان می‌دهد که ما از نظر صغری هم وجود چنین اجتماعاتی را احراز نکردیم.

س: تعارض یعنی می‌گویید که دارد؟

ج: یعنی آن را نفی می‌کنند.

س: یعنی اگر همین فرمایش اخیر شما باشد چی؟ که آقا من این مقدار را احراز کردم. این دیگر تعارض ندارد.

ج: نه آخر فرض این است که کسانی ادعای شهرت می‌کنند که مثل همان‌هایی هستند که یعنی واقف به کلمات هستند. مثلاً اگر صاحب جواهر می‌گوید مشهور است اگر علامه که لسان القداماست می‌گوید مشهور است اگر مثلاً محقق صاحب شرایع می‌گوید مشهور است. این خودش یعنی دلالت دارد بر این که یعنی اجماع نیست. و الا ادعای اجماع می‌کردند می‌گفتند که اجماعی است. لا خلاف هم نگفته، گفته که مشهور است.

پس بنابراین خود این جهت هم وجود دارد. بنابراین این بیان هم که شد دلیل هشتم این تمام نیست. حالا ان شاءالله جلسه‌ی بعد دلیل نهم، فرمایش شیخ اعظم قدس سره.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.